

محمد قاسم دانش‌بختیاری

مقدمه

تاریخ‌نگاران، دیرینگی تمدن بشری را به قرن‌ها پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) بازمی‌گردانند و معتقدند که در آن دوره تمدن‌های بزرگی چون بین‌النهرین، چین، هند، ایران، مصر، یونان و... وجود داشته‌اند. فلات قاره آریان که متشکل از افغانستان، ایران، آسیای میانه و قسمتی از شبه‌قاره هند می‌باشد، از ابتدا به دلیل موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن در مسیر ارتباط میان شرق و غرب، همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است که به راستی ریاست جمهور جناب آقای خاتمی در سفر به عربستان سعودی و در دیدار با دانشگاهیان، آن را "ملتقای مشرق جان و مغرب عقل" نامید.

علل افول تمدن ایرانی

دو عامل را می‌توان در بروز ضعف و سستی و افول تدریجی تمدن ایرانی دخیل دانست: نخست آن که این حوزه تمدنی سیر تکاملی خود را به صورت هماهنگ و همه‌جانبه در هر سه ضلع تشکیل‌دهنده یک تمدن - که عبارتند از علم قدرت و ثروت - ادامه نداده و به صورت یک سیستم و نظام منسجم درنیامد. از سوی دیگر، سیاست کشورگشایی قدرتهای اروپایی - به ویژه امپراتوری انگلیس - در قرن 19 نیز در تحلیل بردن هر چه بیشتر این تمدن نقش خاصی را ایفا کرد. انگلستان برای جلوگیری از خطر همراهی ایران با روسیه و فرانسه - به منظور دسترسی ایشان به هندوستان - مناطقی مانند هرات، قندهار و کابل را حریم امنیتی خود اعلام کرده و با دامن زدن به اختلافات قومی، مذهب و... کلیت این حوزه تمدنی را دچار تشتت و پریشانی ساخت. اینک، هر جزء از آن حوزه تمدنی تبدیل به یک واحد جغرافیایی مستقل تحت عنوان Nation-State شده است، اما اشتراکات تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی میان این مناطق همچنان به قوت خود باقیست.

تعریف امنیت ملی

علمای علوم اجتماعی معتقدند که "امنیت ملی" عبارت است از: "توانایی یک ملت برای حفظ ارزشهای داخلی در مقابل تهدیدات خارجی." با این همه باید توجه داشت که امنیت ملی می‌تواند در هر دو بُعد داخلی و خارجی با خطر مواجه شود. نارضایتی شهروندان، کاهش مشروعیت، بحران هویت، شورشها و اعتصابات از جمله عوامل داخلی تهدیدگر امنیت ملی به شمار می‌روند. در عمل مشاهده می‌شود که رابطه تنگاتنگ و متقابلی میان امنیت ملی و توسعه نیز وجود دارد.

امنیت ملی و سیاست خارجی

سیاست خارجی نماد و تبلور اقتدار درونی یک کشور است. بنابراین ضعف امنیت ملی می‌تواند سیاست خارجی را به طور جدی با مخاطره روبرو کند. این درحالیست که عوامل خارجی نیز در برهم زدن امنیت ملی نقش مهمی ایفا می‌کنند. برای نمونه، پایان یافتن جنگ سرد، فروپاشی شوروی، انتقال قدرت از دولت کمونیستی به مجاهدین افغانستان تا آغاز جنگهای داخلی، ظهور پدیده طالبان و .. همگی موجبات گشایش فصلی نوین در بروز بحران ملی و منطقه‌ای را فراهم آورده‌اند.

طالبان و امنیت ملی ایران

به استناد گفته‌های چهره‌های سیاسی و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، به جرأت می‌توان گفت که: "طالبان تأمین‌کننده منافع استراتژیک کشورهای آمریکا، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، انگلستان و به‌ویژه پاکستان هستند".

در توجیه علل حضور آمریکا در مناقشه افغانستان باید گفت که آمریکا قطعاً یک ابرقدرت است و بنابراین در تمام نقاط حساس - چه از نظر ژئوپلیتیک و چه از نظر ژئواستراتژیک - دارای منافع است. در گذشته، افغانستان محور جنگ سرد میدان رقابت شرق و غرب بود. با فروپاشی ابرقدرت شرق و علیرغم تغییر ساختار جهانی، افغانستان همچنان نقش تعیین‌کننده خود را حفظ کرده است. ابرقدرت کنونی جهان که در دوران جنگ سرد جهت‌مقابل با شوروی از مجاهدین افغان حمایت می‌کرد، به دنبال اهدافی بود که می‌توان آنها را در 4 مورد خلاصه کرد:

1- بالا بردن هزینه عملیات نظامی شوروی؛

2- برطرف ساختن انزوای سیاسی - نظامی امریکا بعد از جنگ ویتنام؛

3- افزایش نفوذ خود در منطقه پس از سقوط شاه ایران؛

4- کاهش نفوذ انقلاب اسلامی ایران؛

پس از ظهور طالبان، کشف ذخائر نفت و گاز به میزان قابل توجه و سرمایه‌گذاری هشت میلیارد دلاری شرکت یونیکال جهت انتقال نفت آسیای مرکزی از طریق افغانستان و پاکستان، توجه سیاستگذاران آمریکایی به این منطقه جلب شد.

از سوی دیگر نفوذ رو به رشد ایران در مسائل افغانستان و ایجاد روابط دوستانه میان دولت برهان‌الدین ربانی و جمهوری اسلامی ایران، عامل دیگری برای تلاش آمریکا جهت پررنگ‌تر کردن حضور خود در منطقه بود و بنابراین به دنبال شکست محاصره اقتصادی ایران - در غالب مهار دوجانبه - محاصره جغرافیایی این کشور را در دستور کار خود قرار داد.

تهدید مرزهای شرقی ایران از سوی طالبان، تهدید مرز شمال غربی در پی تحرکات اسرائیل در ترکیه و آذربایجان، خطر بالقوه عراق در غرب و تهدیدات کشورهای عربی در جنوب، همگی سعی داشته‌اند تا ایران را همچون جزیره‌ای درگیر طوفانهای خشن و هوسناک اقیانوسی سازند.

اهداف پاکستان برای حضور در افغانستان

موقعیت جغرافیایی پاکستان موجب شده است که زمینه حضور این کشور در بازیهای نوین سیاسی منطقه کم‌رنگ شود و امکان دستیابی به بازارهای اقتصادی نیز تنها از طریق مسیر افغانستان میسر گردد.

طراحان سیاست خارجی پاکستان در این زمینه، بر آن شدند تا با ایجاد یک دولت ضعیف و مطیع این کشور در افغانستان، به اهداف خود نایل آیند؛ اما مخالفت افرادی همچون "احمد شاه مسعود" با این امر، موجبات ناکامی هر چه بیشتر پاکستان را فراهم آورد.

در این هنگام، پاکستان با توسل به انگلستان که بر مسائل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی منطقه اشراف کامل دارد، به طلب حمایت‌های فرامنطقه‌ای برخاسته و به بسیج طالبان مبادرت می‌ورزد. اهداف پاکستان را در این مقطع می‌توان در 7 محور خلاصه کرد:

- 1- بیرون آمدن از انزوای جغرافیایی به واسطه حضور در افغانستان؛
- 2- ایجاد دولتی ضعیف و مطیع اوامر پاکستان در افغانستان؛
- 3- در انحصار داشتن بازار مصرفی افغانستان و دستیابی به بازارهای آسیای مرکزی؛
- 4- کشت و انتقال موادمخدر - طالبان در زمینه سیاست تولید موادمخدر و صدور آن سه محور آبی، هوایی و زمینی را برگزیده‌اند؛ الف) از طریق جلال‌آباد به کراچی و بعد به اروپا؛ ب) از طریق قندوز و بندر تورقندی به آسیای مرکزی؛ پ) از طریق حوزه جنوب غرب افغانستان به ایران و بعد به ترکیه و اروپا
- 5- جلوگیری از تجزیه پاکستان و ایجاد یک پشتونستان بزرگ؛
- 6- انتقال لوله‌های نفتی آسیای مرکزی از طریق افغانستان به پاکستان و صدور آن به سایر کشورها؛ [لازم به ذکر است که اینک به واسطه حمایت‌های سیاسی امریکا از پاکستان، ارزش روپیه این کشور علی‌رغم درآمد ارزی سالیانه 9میلیارد دلار و داشتن 120میلیون جمعیت در مقایسه با درآمد ارزی سالیانه ایران که معادل 20میلیارد دلار با 65میلیون جمعیت است، معادل 19تومان ایران است]؛
- 7- متمرکز ساختن نیروهای بنیادگرای اسلامی در پاکستان جهت کنترل و هدایت آنها به وسیله مسؤولان مدارس دینی و مقامات امنیتی و بدین ترتیب تبدیل شدن به ژاندارم امنیتی منطقه؛

سیاست‌های عربستان سعودی در قبال

افغانستان

با استقرار حکومت اسلامی در ایران، هویت اعتقادی و ماهیت اسلامی نظام ام‌القرایی عربستان سعودی به زیر سؤال رفت. بدین سبب دولت عربستان به مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران برخاسته و با ارسال کمک‌های اقتصادی به سوی کشورهای اسلامی، به ترویج مذهب وهابیت و ایجاد اختلافات اعتقادی در صفوف مسلمین پرداخت. در دوران حمله ارتش سرخ به خاک افغانستان، عربستان سعودی تمامی مدارس دینی این کشور را تحت حمایت مالی و اعتقادی خود قرار داد و در کنار آن، چندین دانشگاه در پاکستان برای مجاهدین افغان تأسیس کرد.

با انتقال قدرت به مجاهدین و ایجاد اولین دولت اسلامی در افغانستان، عربستان سعودی بر میزان حمایت‌های مالی خود افزود؛ اما مخالفت احمد شاه مسعود با حضور پاکستان و یا هر نیروی خارجی دیگر در امور افغانستان و نیز نزدیکی دولت ربانی به ایران، عربستان سعودی را در طیف مخالفین دولت اسلامی قرار داد، به گونه‌ای که هزینه تأمین مخارج جنگ طالبان - ماهیانه 70 میلیون دلار - را تقبل می‌نماید. عوامل حمایت عربستان سعودی از طالبان را می‌توان در 4 محور خلاصه کرد: 1- همسوئی با تصمیمات و استراتژی منطقه‌ای امریکا - 2- بهره‌برداری از حاکمیت طالبان به منزله بهترین بستر تبلیغی مذهب وهابیت برای مسلمانان آسیای مرکزی و جمعیت 15 میلیونی مسلمان سین کیانگ چین؛ 3- اعلام اعتراض به عدم تفاهم میان گروه‌های جهادی و تداوم برادرکشی در افغانستان - 4- جلوگیری از نزدیکی دولت اسلامی به رقیب سیاسی - مذهبی عربستان (ایران) و سهم شدن تعداد قابل توجهی از شیعیان در ساختار قدرت.

علل حمایت امارات متحده از طالبان

امارات متحده عربی در زمان اشغال افغانستان به دست ارتش شوروی، نقش چندان مهمی در این کشور ایفا نمی‌کرد. اما با ظهور طالبان، این کشور به جرگه حامیان سیاسی، نظامی و اقتصادی ایشان درمی‌آید و با ورود طالبان به شهر مزار شریف در ماه می 1977، جزو معدود کشورهایی است که ایشان را به رسمیت می‌شناسد و پول رایج طالبان را به چاپ می‌رساند.

علت عمده حمایت امارات متحده عربی از طالبان، اختلافات این کشور با ایران بر سر مالکیت جزایر سه‌گانه و نیز همسویی با سیاست خارجی کشورهای حاشیه خلیج فارس و عربستان سعودی می‌باشد.

طالبان و تهدید گفتگوی تمدنها

با روی کار آمدن جناب آقای خاتمی در رأس قوه اجرایی نظام جمهوری اسلامی ایران و اتخاذ قانون‌گرایی در بعد داخلی و سیاست تنش‌زدایی در بعد خارجی، امید مضاعفی در میان هواداران نظام اسلامی پدید آمده است.

در این میان پایان یافتن جنگ سرد نیز موجب رویکرد نوینی در عرصه سیاست منطقه‌ای و جهانی شده است. در این رویکرد ایران با کشورهای تازه استقلال‌یافته و مسلمان همجوار است که در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیازمند حمایت‌های ایران هستند. این امر نه تنها موجب عقیم‌سازی سیاست محاصره اقتصادی ایران می‌گردد، بلکه زمینه‌های اتحاد در حوزه تمدنی ایران، روسیه، چین و هند را محتمل می‌ساخت؛ که افغانستان با قرار گرفتن در کانون این حوزه تمدنی، می‌توانست نقشی مهم در بروز معادلات جدید ایفا نماید. سازماندهی و بسیج نیروی طالبان را می‌توان در همین زمینه و براساس منافع استراتژیک غرب بررسی کرد. بسیج طالبان با توجه به نیازهای جامعه‌شناختی مسلمانان سنی این مناطق و در قالب حمایت از مسلمانان شریعت‌گرای متعصب برنامه‌ریزی شده است. این نوع اسلام، نه تنها تهدیدی برای غرب ایجاد نمی‌کند بلکه عامل بازدارنده رساندن پیام انقلاب اسلامی ایران نیز به شمار می‌رود. استفاده از اهرمهای فشاری همچون حمل مواد مخدر، تشدید اختلافات مذهبی، گسیل مهاجرین به ویژه شیعیان، جابجا کردن منافقین، بستن آب هیرمند و... در همین زمینه قابل تبیین است.

اسامه بن لادن، مهره غرب یا مسلمان

بنیادگرا؟

مسلمانان بنیادگرا بویژه در جهان عرب غالباً آثار و تألیفات سیدقطب را مرجع فکری خود قرار می‌دهند. سیدقطب معتقد است که "اسلام در اساس و جوهر خود نیروی آزادی‌بخشی است که نخست افراد و سپس اجتماعات مسلمانان را از اسارت و بردگی می‌رهاند." جمهوری اسلامی ایران به دلیل شیعه بودن، ایرانی بودن، همگرایی سیاسی و منطقه‌ای با دو کشور هند و روسیه - که وجهه‌ای تعصب برانگیز میان مسلمانان دارند - و سرانجام، مشکلات درونی نمی‌تواند الگوی ام‌القرای جهان اسلام محسوب شود. حاکمیت عربستان نیز بعد از پیروزی انقلاب ایران به مخاطره کشیده شده است. بنابراین استراتژیست‌های آمریکایی سعی دارند تا با سمبل‌تراشی و مطرح ساختن اسامه بن لادن، مسلمانان افراطی و شریعت‌گرا را در حول وی مشغول و سرگرم سازند.

راه‌حلهای مبارزه با وضعیت کنونی

الف) ایجاد یک مرکز تحقیقاتی - پژوهشی جهت شناسایی، جلب و سازماندهی نیروهای فکری جامعه افغانستان ب) عرضه طرحهای دلسوزانه و کاربردی با توجه به واقعیتهای هر دو جامعه ایران و افغانستان نسبت به امور مهاجرین ج) با توجه به بدنه ساختاری طالبان که از سه قسمت طلبه‌های اغفال شده مدارس دینی، بقایای رژیم کمونیستی افغانستان و نیروهای حکومت انقلابی مولوی نصرالله منصور و فرماندهان حزب اسلامی حکمتیار تشکیل شده است، ایران باید بدنبال تفکیک این نیروها برآمده و سپس به میانجی‌گری میان طالبان و نیروهای دولت اسلامی پردازد و بدین ترتیب حضوری فعال در شکل‌گیری دولت آینده افغانستان ایفا نماید.